



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۱

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهیدان عطا و حسن بحیرایی که در یک روز به شهادت رسیدند

عطا با پای معلولش تا انتهای جنگ مردانه ایستاد

خانواده ۷ رزمنده، ۳ جانباز و ۲ شهید دارد



شهید عطاءالله بحیرایی

بودند،اما در میان آنها عطاءالله شرایط جسمانی خاصی داشت. برادرم حجت که پاسدار بود به خانواده و برادرهای دیگرم سفارش کرده بود که اجازه ندهید عطاءالله به جبهه بیاید. حتی به دوستانش که در سپاه بودند سفارش کرده بود عطا را ثبت‌نام نکنند، اما عطاءالله اصرار داشت که حتماً برود و از همان روزهای اولیه جنگ اعزام شد.

مشکل جسمانی عطاءالله چه بود که خانواده نگران حضورش در جبهه شده بودند؟

عطاءالله متولد ۱۳۴۴ بود. چند ماه پیشتر نداشت که به خاطر تزریق پنی سیلین پای راستش دچار مشکل شد و نمی‌توانست خوب راه برود. عطاءالله با کمک مادر راه رفتن آموخت

و با کمک مادر توانست بر این مشکل غلبه کند. اما هنگام راه رفتن، کمی پایش را روی زمین می‌کشید. باوجوداین مشکل جسمانی خانواده نگران حضورش در جبهه بعد از قطعنامه خبر پاسخ همه مخالفت‌ها و موانع زمان ثبت‌نام می‌گفت: «درست است که کاری از دستم بر نمی‌آید، ولی لااقل می‌توانم کفش‌های رزمنده‌ها را تمییز و مرتب کنم.» برای حضور در جبهه سسر از نمی‌شناخت. خلاصه به هر طریقی بود اعزام شد. عطاءالله با همین مشکل جسمی که داشت از ابتدای ورودش به جبهه در سال ۱۳۶۰ تا عملیات مرصاد در جبهه حضور داشت.

گویا تنها عضوی که در جبهه حضور نداشت شما بودید؟

البته من هم کلاس سوم دبستان بودم که همراه با پدرم و برادر دیگرم حسن به آبادان رفتم. آن روزها حصر آبادان شکسته شده بود و پدر برای اینکه بافضای جبهه از نزدیک آشنا بشویم ما را همراه خودش به آبادان برد.

با توجه به حضور طولانی و مستمر برادرها و پدرتان در جبهه، مادر مخالفتی نمی‌کردند؟

ما در خانواده‌ای مذهبی که پدر و مادرمان نسبت به نماز و روزه، ترک محرمات و انجام

عطاءالله در جبهه چه کارهایی انجام می‌داد؟

همرزمان و دوستان عطاءالله او را بمب روحیه صدا می‌کردند و از او به عنوان یک اسطوره یاد می‌کنند. برادرم قبل از شهادت در چندین عملیات مجروح شده بود. با وجود شرایط جسمی‌اش از ارکان گردان مسلمان عقیل محسوب می‌شد و در گردان هسای عمار از لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) و...حضور داشته. عطاءالله خونگرم، شجاع و ترس بود. همیشه بشاش بود. به قول همرزمانش همه می‌خواستند در گردانی که عطا است باشند. ایشان مقید به نماز اول وقت و دائم‌الوضو بود.

عطاءالله هشت سال در جبهه ماند تا اینکه قطعنامه پذیرفته شد.بعد از قطعنامه خبر آمد عراق نیروهای ایرانی را در جنوب سرگرم کرده و در غرب راهی برای پیشروی نیروهای منافقین باز کرده است. منافقین که همراه نیروهای عراقی تا سسر پل ذهاب آمده بودند، راهشان را به سمت کرمانشاه ادامه دادند.

عطا تا آخر جنگ در جبهه ماند که آخرین مارس حمله زده شد. آخرین دعوت‌ها برای اعزام به جبهه انجام شد. آن زمان حسن به تازگی امتحانات نهایی دیپلمش را داده



پدربشهید بر سر مزار فرزند شهیدش عطاءالله و حسن بحیرایی

عملیات یعنی مرصاد شرکت کرد و به شهادت رسید.

حسن بحیرایی همیشه لیخنه بر لب داشت، بشاش و شوخ‌طبع بود. به بزرگ‌تر از خودش احترام می‌گذاشت و در فعالیت‌های بسیج حضور پررنگ داشت.

شهادت برادرها عطاءالله و حسن چطور اتفاق افتاد؟

یکی از همرزمانشان از نحوه شهادت حسن و عطا اینگونه برایشان روایت کرد: این دو برادر در عملیات کنار هم و دوشادوش هم می‌جنگیدند. در روند اجرای عملیات برای لحظاتی شهیدحسن جلوتر از عطا در حرکت بود. عطاءالله به بچه‌ها گفت: من برایم تا به حسن که جلوتر از ماست، سسری بزن. ۲۰۰، ۳۰۰ متر جلوتر نرفته بود که ناگهان دیدیم عطا روی زمین نشست. بچه‌ها با دوربین دیدند عطا پیکر شهیدی را روی زانوهایش گذاشته و دائم به سینه می‌چسباند. عطاءالله پیکر برادر شهیدش حسن را به سینه چسبانده و گریه می‌کرد. در همین حال بود که مورد اصابت گلوله فتناصه قرار گرفت. عطا درحالی که حسن را در آغوش گرفته بود، روی حسن افتاد. این دو برادر در آغوش هم شهید شدند. همرمزش اینگونه ادامه می‌دهد: شدت درگیری به گونه‌ای بود که بچه‌ها مجبور به عقب‌نشینی شدند و پیکر شهیدا در اختیار منافقین قرار

داد

آخرین باری که به مرخصی آمده بود، رفت به اتاقی که عکس شهدا را در آن جا نصب می‌کرد. بالای عکس خودش شماره‌ای زد و یکسری لباس بسیجی تا کرده به مادرم داد و گفت:تایگر نیازی به اینها ندارم، اینها را به آقاهادی بدهید. بعدها مادر به ما گفت که می‌دانستیم تا حسن به جبهه نرود، عطا شهید نمی‌شود. عطا صبر کرد تا حسن هم به او ملحق شود و هر دو با هم شهید شوند. این پیش‌بینی مادر محقق شد

رفت به اتاقی که عکس شهدا را در آن جا نصب می‌کرد. بالای عکس خودش شماره‌ای زد و یکسری لباس بسیجی تا کرده به مادرم داد و گفت:تایگر نیازی به اینها ندارم، اینها را به آقاهادی بدهید. بعدها مادر به ما گفت که می‌دانستیم تا حسن به جبهه نرود، عطا شهید نمی‌شود. عطا صبر کرد تا حسن هم به او ملحق شود و هر دو با هم شهید شوند. این پیش‌بینی مادر محقق شد

گرفت. آنها به شهدا تیر خلاصی زدند و با کاتر (تیغ موکت‌بری) از چند جا بر بدن شهدا حسن و عطا بریدگی‌های عمیقی ایجاد کردند. چهره حسن قابل شناسایی نبود. پیک طرف صورتش ریش و سیبیل و موهای پرپشتی دارد. حجم موهای سسر و صورتش از حجم سرش بیشتر است. دستمال بزدی پشت گردنش انداخته و گوشه‌هایش روی بلوز خاکی رنگش آویزان است. همان دستمال بزدی را به جای کارت شناسایی به دژبان نشان داد. دژبان پادگان ولیعصر(ع) جلوش را گرفت و گفت کارت شناسایی: عطا به بلوزش را بالا زد و دستمال بزدی دور کمرش را نشان داد و گفت: «کارت شناسایی من.» پشت قدم‌هایش گرد و خاک بلند کرده است. پند جا گرد و خاکی پشت قدم‌هایش بلند است، عطاست.»

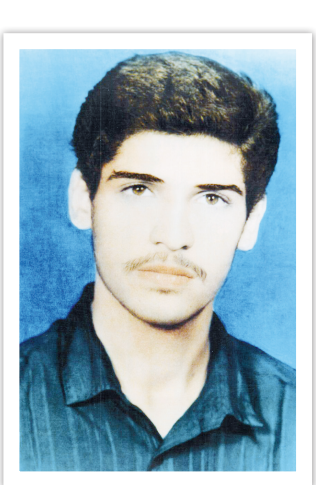
ابتدا حجت و هادی متوجه شهادت عطا و حسن شدند. بچه‌های بنیاد شهید به آنها اطلاع داده بودند؛ اما هادی (که آن زمان مسئول پایگاه بسیج محلمان هم بود) به خانه نیامد؛ چراکه نگران بود خبر شهادت بچه‌ها را نتواند پیش خودش نگه دارد. بعد از اینکه برادرم محمد در جریان شهادت قرار گرفت، به همراه حجت و هادی به خانه ما آمدند. مادر که متوجه شد، به آقا محمد گفت: «خبر باشد این وقت صبح؟!» محمد گفت: «خبر است، آماده شو تا با هم به بیمارستان برویم. گویا عطاءالله مجروح شده است.» مادر می‌گوید: «عطا مجروح نمی‌شود. عطا فقط شهید می‌شود.» محمد می‌گوید: «بله آقا عطا شهید شده‌است.» مادر همان‌جا سجده شکر به جا می‌آورد که برادرم رو به مادر می‌کند و می‌گوید: «مادر جان پس یک سجده شکر دیگر هم به جایآور که حسن هم شهید شده» مادر سجده شکر دوم را هم به جا می‌آورد و می‌گوید: «بچه‌های فدایی علی‌اکبر(ع) و فرزندان امام حسین(ع)».

پیکر هر دو شهیدمان را ۵مرداد سال ۶۷ به ما تحویل دادند و در قطعه ۴۰ بهشت زهرا(س) تهران به خاک سپرده شدند. نکته جالب تشییع دو برادرمان اینجایود که برادران دیگرم درحالی‌که جانباز و مجروح شده بودند در تشییع شهدا شرکت کردند. پدرم در این مراسم حضور نداشت و در منطقه مانده بود. برادرم حجت چند نفر را فرستاده بود تا پسر را پیدا کنند.

الحمدلله هم مادر و هم پدر از روحیه بالایی برخوردار بودند. هنگام تشییع پیکر شهدا و تدفینشان اگرچه پدرم حضور نداشت‌اما مادرم اشک مرا نخواهد دید. دشمنان و منافقین این آرزو را به گور می‌برند که من برای از دست دادن بچه‌هایم گریه کنم. آنها هدیه‌های خدایی بودند که تقدیمشان کردم.»

سخن پایانی:

کتابی به نام «عطا» برای بیان زندگی و سیره برادر شهیدم به همت خانم فاطمه دهقان نیری و خانم طاهره بیانلو و همراهی انتشارات حوزه هنری و اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان البرز نوشته و در مهرماه سال ۹۲ منتشر شد. کتابی که الحمدلله توانست بخش‌هایی از زندگی شهید را به مخاطبین معرفی و آنها را با شخصیت عطا آشنا کند. در بخش‌هایی از کتاب «عطا» می‌خوانیم: عطا می‌آید روی همان پاهایی



شهیدحسن بحیرایی

که سنگینی شان را روی زمین می‌کشد و برای اینکه تادلش را حفظ کند و نیفتد، دست‌هایش تا ته در هوا تاب می‌خورد. نیمه‌لیخنه‌ای هم روی صورتش نشسته. ریش و سیبیل و موهای پرپشتی دارد. حجم موهای سسر و صورتش از حجم سرش بیشتر است. دستمال بزدی پشت گردنش انداخته و گوشه‌هایش روی بلوز خاکی رنگش آویزان است. همان دستمال بزدی را به جای کارت شناسایی به دژبان نشان داد. دژبان پادگان ولیعصر(ع) جلوش را گرفت و گفت کارت شناسایی: عطا به بلوزش را بالا زد و دستمال بزدی دور کمرش را نشان داد و گفت: «کارت شناسایی من.» پشت قدم‌هایش گرد و خاک بلند کرده است. پند جا گرد و خاکی پشت قدم‌هایش بلند است، عطاست.»

ابتدا حجت و هادی متوجه شهادت عطا و حسن شدند. بچه‌های بنیاد شهید به آنها اطلاع داده بودند؛ اما هادی (که آن زمان مسئول پایگاه بسیج محلمان هم بود) به خانه نیامد؛ چراکه نگران بود خبر شهادت بچه‌ها را نتواند پیش خودش نگه دارد. بعد از اینکه برادرم محمد در جریان شهادت قرار گرفت، به همراه حجت و هادی به خانه ما آمدند. مادر که متوجه شد، به آقا محمد گفت: «خبر باشد این وقت صبح؟!» محمد گفت: «خبر است، آماده شو تا با هم به بیمارستان برویم. گویا عطاءالله مجروح شده است.» مادر می‌گوید: «عطا مجروح نمی‌شود. عطا فقط شهید می‌شود.» محمد می‌گوید: «بله آقا عطا شهید شده‌است.» مادر همان‌جا سجده شکر به جا می‌آورد که برادرم رو به مادر می‌کند و می‌گوید: «مادر جان پس یک سجده شکر دیگر هم به جای‌آور که حسن هم شهید شده» مادر سجده شکر دوم را هم به جا می‌آورد و می‌گوید: «بچه‌های فدایی علی‌اکبر(ع) و فرزندان امام حسین(ع)».

--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--

۲	۵	۹	۷												
		۶	۵												
		۱	۲												
			۲												
			۷	۸	۵										
		۹	۱												
			۴												
			۳	۹	۷										

ب‌ پاسخ جدول شماره ۵۸۲۷

۱	ب	ا	۸	س	۷	ص	د	ا	۷	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷
۲	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۳	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۴	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۵	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۶	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۹	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۰	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۱	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۲	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۳	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۴	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۵	ا	۷	ا	ص	ا	ب	ا	د	ا	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۲	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۳	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۴	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۵	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۶	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۷	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۸	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۹	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۱۰	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۱۱	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۱۲	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۱۳	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۱۴	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د
۱۵	ع	ش	م	و	ک	س	ع	ق	و	ز	ت	د	ا	ا	د

از راست به چپ

■ ۱-در گذشته پاکستان شرقی نامیده می‌شد – درمان بیماری به روش چینی‌ها ■ ۲- کمان چهره – همراه جادو – حیوان مقلد ■ ۳-سرمرپی نائل ماردید – اقبانوس کبیر – کال ■ ۴-رهن گذاشتن – ماهه حیات – تقدیر شده – برکت سفرد ■ ۵-راه میانبر – همانند – همسر فرعون عصر حضرت موسی (ع) ■ ۶-شهرهای آذربایجان – شرقی – درخت مسواک – مکان ■ ۷-مهد تمدن – مهمان ناخوانده – شر ■ ۸-دریاچه‌ای در آفریقا – خمیازه – پایگانی ■ ۹-درجه‌ای در رشته‌های رزمی – اعلامیه‌ای که به طور مخفیانه توزیع شود – مخفف انجمن بین‌المللی حمل و نقل هوایی ■ ۱۰-برج کج – از ورزش‌های گروهی – از اسامی ترکی ■ ۱۱-سرشماری – عاقل دیوانه‌نمای عهد هارون الرشید – جمع‌اصم به معنی ناشنوا ■ ۱۲-میدان مسابقه کشتی – زن بهشتی – عدداول – درد چشم ■ ۱۳-خارپشت بزرگ تیرانداز – وطن – پاکان ■ ۱۴-از سدهای تأمین کننده آب تهران – بچه چهار پایان – بدهاکار ■ ۱۵- میراث – صمغ بوته هاشتر

از بالا به پایین

■ ۱-پس دادن – سخن گفتن ■ ۲-فرزند نتیجه – آب روان – در بچه تنظیم نور در دوربین ■ ۳-بمب پروتئین – موجودیت – ترکیب اکسیژن و فلز ■ ۴-رچم – شیره چغندر – اندک – درجه و مقام ■ ۵-دزد ناوارد – جمع شیخ – جنس به ظاهر قوی ■ ۶-چسبناک – رشته کوه افغانستان – خداحافظی ■ ۷-ورزشی مفرح – نوعی غذای اصفهانی – زمین ورزش مشتزنی ■ ۸-میانمار سابق – صدای کافی – نان از شب مانده ■ ۹-مغفورترین جلال‌ها – از مذاهب زیرمجموعه مذهب شیعه در کنار زیدیه و اسماعیلیه – تار وارونه ■ ۱۰-رفتنار بادشمنان از دیدگاه حافظ – ستاره دنباله‌دار – پارگی لباس ■ ۱۱- زهر – اشیایی که جریان الکتریسته به راحتی از آنها عبور می‌کند – از خانواده گوزن و آهو ■ ۱۲-پایتخت اتریش – فرمولی برای مسابقات اتومبیلرانی – پول عمان-مرد ■ ۱۳-دروزگار – نام رسن، بازکن پرسپولیس – دو چرخه سواری زند ■ ۱۴-پایتخت سابق ژاپن – پشتکار – خودمانی ■ ۱۵-نویسنده دانمارکی که برنده نوبل ۱۹۴۴ شد – آینه عبرت در شعر خاقانی شروانی